تحلیل

پیمان محمودی*

شریعتی الگوی جامعه‌شناسی مردم‌مدار

شریعتی با همان نگاه انتقادی خود به جامعه‌شناسی حرفه‌ای می‌تازد و به آن گوشزد می‌کند که جامعه‌شناسی باید مسئول باشد. این همان چیزی است که ما در جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌بینیم

دکتر علی شریعتی از جمله متفکرانی است که اندیشه وی در آگاهی‌بخشی به مردم در وقوع انقلاب اسلامی تأثیر بسزایی داشته است. ایشان بیشتر در حوزه انتقادی و مردم‌مدار سخن رانده است. شریعتی هم مخاطب دانشگاهی دارد و هم مخاطب غیردانشگاهی که البته مخاطبان دانشگاهی ایشان عموماً از دانشجویانی بوده‌اند که در فضای بیرون از آکادمی و در حسینیه ارشاد به پای سخنرانی ایشان می‌نشسته‌اند. «مایکل بوراووی» به این نوع معرفت، معرفت انعکاسی یا بازتابی می‌گوید. از طریق همین جامعه‌شناسی مردم‌مدار و سخن گفتن با توده مردم و همچنین نگاه انتقادی به جامعه وی توانست در بسیج توده مردم و آگاهی‌بخشی به آنان نقش بسزایی داشته باشد. شریعتی همواره مورد بی‌مهری جناح‌های مختلف در کشور بوده است و این بی‌مهری هم از سوی مخالفان و هم از سوی کژفهمی‌های برخی طرفداران وی بوده است.

مقام معظم رهبری درباره شریعتی اظهار داشته‌اند: «به نظر من شریعتی بر خلاف آنچه همگان تصور می‌کنند یک چهره همچنان مظلوم است و این به دلیل طرفداران و مخالفان اوست. یعنی از شگفتی‌های زمان و شاید از شگفتی‌های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی همدستی با هم کرده‌اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگه دارند و این ظلمی به اوست» (مقام معظم رهبری به نقل از جعفر سعیدی، ۱۳۷۶: ۶۱).

شریعتی به همین اساس به عنوان یک روشنفکر دینی که اساساً دغدغه دینی داشته است و روح حاکم بر جامعه‌اش را نیز می‌شناخته است و زبان خود را و محتوای سخنانش را از دل مفاهیم دینی بیرون آورده است و البته از جامعه‌شناسی هم دور نشده است با یک زبان انتقادی و مردم‌مدار به سخن با مردم جامعه پرداخته است. باید گفت که دکتر شریعتی را می‌توان در زمره جامعه‌شناسی مردم‌مدار سنتی یا میلزی جای داد چراکه توانست از طریق برگزاری محافل و نشست‌ها با مردم به انتقال دانش خود بپردازد، اما همانگونه که ذکر می‌شود جامعه‌شناسی مردم‌مدار دارای یک گفت وگوی دوطرفه میان جامعه‌شناس و مردم است ولیکن باید دید که آیا این گفت وگوی دوطرفه بین شریعتی و مخاطبانش برقرار شده است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت که اگر این گفت‌وگو و برقراری ارتباط بین او و مخاطبانش برقرار نمی‌شد کسی برای گوش دادن به حرف‌های وی به حسینیه ارشاد نمی‌آمد و از طرفی ما حتی تا امروز هم شاهد این هستیم که بسیاری از دانشجویان غیر جامعه‌شناسی و حتی مردم علاقه بسیاری به آثار شریعتی نشان می‌دهند و از طریق ایشان با جامعه‌شناسی آشنا می‌شوند.

مدل ارتباط شریعتی با جامعه

شریعتی، خود آثارش را به سه دسته تقسیم کرده است که نشان دهنده دسته‌های مخاطبین عمده اوست:

«و نوشتن‌هایم نیز به سه گونه: اجتماعیات، اسلامیات و کویریات، آنچه تنها مردم می‌پسندند: اجتماعیات و آن چه من و هم مردم اسلامیات و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم که با آن، نه کار و چه گویم، نه نویسندگی، که زندگی می‌کنم: کویریات» (شریعتی: ۱۳۴۹؛ ۹).

به نظر می‌آید که شریعتی یک متفکر و جامعه‌شناس در چارچوب دیدگاه انتقادی است. او را بیشتر یک «وبری» جدید می‌توان دانست. بینش جامعه‌شناختی او به طور کامل در چارچوب مارکسیسم کلاسیک قابل طرح نیست؛ زیرا او انتقادات اساسی را بر مارکسیسم وارد نموده است. از طرف دیگر دیدگاه وبر در شکل کلاسیک آن در بررسی مسائل اجتماعی را نیز کافی نمی‌داند. از این رو سعی نموده است تا دیدگاه جامعه‌شناختی این دو متفکر را با توجه به بینش دینی و شرایط جدید و موقعیت جامعه ایران ترکیب نموده و نظریه جدید جامعه‌شناختی خود را طراحی نماید. رساترین عبارت برای نظریه جامعه‌شناسی شریعتی نظریه انتقادی است که توجه به شرایط جدید و تأثیرپذیری از مارکسیسم و دیدگاه وبری را در بر دارد. (آزاد ارمکی: ۱۳۸۹؛ ۴۱۲).

آنچه شریعتی درباره جامعه‌شناسی تحلیلی بیان می‌کند در واقع همان است که بوراووی درباره جامعه‌شناسی حرفه‌ای می‌گوید. در واقع جامعه‌شناسی تحلیلی مد نظر شریعتی به سبب نگاه علم زده، خودش را از ایدئولوژی وا می‌رهاند و شریعتی در سخنرانی خود درباره تمدن و تجدد می‌گوید که به این سبب ایدئولوژی را از علم جدا می‌کنند که تنها ایدئولوژی و مذهب است که تجدد را مورد سؤال قرار می‌دهد و در واقع تهدیدی برای جامعه متجدد است. به همین علت هم شریعتی با یک محتوای دینی و با شاکله و زبان جامعه‌شناختی و مارکسیستی به نقد جامعه می‌پردازد و «ایدئال تایپی» که وامدار وبر است را از درون آنچه جامعه‌شناسی اسلامی‌اش می‌خواند بیرون می‌کشد.

جامعه‌شناسی اسلامی از نگاه شریعتی

از نظر او جامعه‌شناسی اسلامی تلقی علمی- ایدئولوژیک غیر مغرضانه و واقعی و حقیقی از جامعه است. جامعه‌شناسی اسلامی از نظر شریعتی دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) مشخص می‌کند که ایدئولوژی جامعه را چگونه واقعیتی دانسته و چگونه آن را از نظر فکری و اعتقادی شناسایی می‌نماید. به تعبیر دیگر جامعه‌شناسی دارای جهت‌گیری متعهدانه است.

ب) جامعه‌شناسی در یک مکتب، یک علم متعهد است. جامعه‌شناسی مسلکی و اعتقادی است و نه صرفاً تحلیلی و آزادانه و بی‌هدف بلکه هدفدار می‌باشد.

ج) جامعه‌شناسی اسلامی، علم برای عقیده، نه علم برای علم، نه جامعه‌شناسی برای جامعه‌شناسی است، بلکه جامعه‌شناسی علم متعهد به حقیقت برای هدایت است، عقیده پیش از تحقیق آفت علم و فریب علم است، اما عقیده پس از تحقیق، تعهد علم و رسالت پیامبرانه است.

د) جامعه‌شناسی اسلامی، تعهد داشته و در نقد جامعه‌شناسی علمی تحلیلی که در جهت شناخت و تحلیل روابط پدیده‌ها و واقعیت‌ها می‌باشد (آزاد ارمکی: ۱۳۸۹؛ ۴۱۷).

اما شریعتی اساساً علم و خصوصاً جامعه‌شناسی را مسئول می‌داند و اینکه بگوییم علم صرفاً برای علم ارزش داشته باشد را یک فاجعه می‌داند که در قرن بیستم طراحی شده است و عالم و علم دیگر مسئولیتی در قبال بشر حس نمی‌کنند. دراین جا شریعتی با همان نگاه انتقادی خود به جامعه‌شناسی حرفه‌ای می‌تازد و به آن گوشزد می‌کند که جامعه‌شناسی باید مسئول باشد. این همان چیزی است که ما در جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌بینیم یعنی آنچه جامعه‌شناسی مردم‌مدار فریاد می‌زند که علم جامعه‌شناسی باید با گروه‌های مردمی به گفت‌وگو بنشیند و اساساً رسالت جامعه‌شناسی را نیز در همین می‌داند تا بتواند از طریق خود مردم به رسالتش بپردازد

یکی از دغدغه‌های جامعه‌شناسی مردم‌مدار زبانی است که به واسطه آن بتواند با جامعه‌اش و با مردمش گفت‌وگو داشته باشد؛ و به نظر دکتر شریعتی تنها راه یافتن این زبان این است که جامعه‌شناس یا روشنفکر بتواند بفهمد که زمان تاریخی جامعه‌اش را کشف کند

شریعتی عمدتاً یک جامعه‌شناس مردم‌مدار سنتی است که توانست با زبان توده‌ها به صحبت با مردم بپردازد و بر همین اساس نقش زیادی در بسیج مردم در وقوع انقلاب اسلامی داشته است

یعنی بدون واسطه نهادهایی مانند دولت یا دانشگاه.

«می‌بینید که چگونه با سرپوش زیبای حقیقت علمی و آزادی و عدم تعهد و مسئولیت عالم و با شعار آزاد شدن دانشمند و دانش، توده‌های انسانی و بشریت و جامعه‌هایی را که از ناهنجاری و تبعیض و تصادم و تضاد رنج می‌برند و راه نجاتی می‌جویند، از آگاهی‌ها و روشنگری‌ها و یاری‌هایی که علم و به خصوص جامعه‌شناسی می‌تواند ببخشد، محروم می‌کنند» (شریعتی: ۱۳۸۸؛ ۲۲۷). او می‌گوید که در این صورت علم دیگر در خدمت مردم نیست و همانطوری که دورکیم می‌گوید علمی که نتواند به بشر کمک کند و در خدمت بشر باشد ارزشی ندارد.

شریعتی می‌گوید: «وقتی علم از دسترس مردم دور شد و از هدایت مردم و تعهد مسئولیت سر باز زد و منزوی و گوشه‌نشین و پارسا شد، لقمه بسیار چربی می‌شود که به سادگی در اختیار قدرت‌ها قرار می‌گیرد» (شریعتی: همان). و به نظر می‌رسد این چیزی که در بالا ذکر شده است در واقع به آنچه بوراووی از آن به جامعه‌شناسی سیاستگذار یاد می‌کند نزدیک است و رفته رفته این علم حتی از آنچه شعارش است با عنوان علم برای علم هم دور و گرفتار ایدئولوژی می‌شود و این علمی که گرفتار ایدئولوژی است دیگر برای آزادی و رهایی بشر نیست بلکه بشر را در بند خود در می‌آورد.

شریعتی می‌گوید: «روشنفکر کسی است که نسبت به زمان تاریخی و وضع اجتماعی جامعه‌اش و نیز رابطه خود با جامعه‌اش آگاه است» (شریعتی: ۱۳۸۷).

اینکه روشنفکر یا حتی جامعه‌شناس نسبت به زمان تاریخی خودش و وضع اجتماعی جامعه‌اش آگاهی داشته باشد برای این است که بتواند مخاطبش را بشناسد و تا زبانش را بداند و بفهمد و بتواند با او گفت‌وگو داشته باشد. می‌دانیم که یکی از دغدغه‌های جامعه‌شناسی مردم‌مدار زبانی است که به واسطه آن بتواند با جامعه‌اش و با مردمش گفت‌وگو داشته باشد؛ و به نظر دکتر شریعتی تنها راه یافتن این زبان این است که جامعه‌شناس یا روشنفکر بتواند بفهمد که زمان تاریخی جامعه‌اش را کشف کند. او می‌گوید: «روشنفکر ما در قرن سیزدهم زندگی می‌کند ولی حرف‌ها و ایده‌ها و افکارش را از روشنفکر قرن نوزدهم و بیستم اروپای غربی می‌گیرد و بعداً می‌بیند که مخاطب پیدا نمی‌کند» (شریعتی: ۱۳۸۷؛ ۴۹۱).

او می‌گوید برای این باید ابتدا هر آنچه از مفاهیمی که در ذهن داریم و ربطی به جامعه ما ندارند را دور بریزیم و سپس به دنبال این باشیم که جامعه ما در چه قرنی زیست می‌کند. او همچنین عنوان می‌کند که «اگر روشنفکر از متن جامعه‌اش مجرد شد، این روشنفکر اگر به عرش برسد یا آموزگار همه جهان بشود، جامعه‌اش در همان انحطاط همیشگی باقی می‌ماند» (شریعتی: ۱۳۸۷؛ ۴۹۵).

یک موضوع دیگری را که دکتر شریعتی درباره ارتباط برقرار کردن هر متفکر یا نویسنده‌ای با مردم بیان می‌کند این است که او باید خودش را برای مردم تعریف کند یعنی بگوید که در چه قالبی اندیشه می‌کند و حرف می‌زند؛ «هر شاعری و هر نویسنده‌ای هر متفکری که صف خودش را معلوم کرد و گفت که من مذهبی هستم یا روشنفکر غیرمذهبی، یا معتقد به فلان ایدئولوژی می‌باشم یا وابسته به فلان قطب یا فلان جناح هستم، مردم او را به سادگی خواهند فهمید و درکش خواهند کرد و در نتیجه او هم طرفداران فکری خودش را مشخص خواهد نمود» (شریعتی: بازگشت به خویشتن؛ ص ۱).

رسالت روشنفکر روزگار ما

شریعتی معتقد است روشنفکر باید رسالتش را از طریق تاریخ و فرهنگ و زبان عموم به انجام برساند. یعنی در واقع آنچه برای ارتباط برقرار کردن با مردم نیاز است را در همین سه عنصر می‌بیند؛ تاریخ برای اینکه بدانیم ریشه در کجا داریم و فرهنگ برای این است که با توجه به تاریخ گذشته و حال بفهمیم که در چه قرنی زیست می‌کنیم و زبان عموم همه برای این است که بدانیم با مردم و با اقشار چگونه گفت‌وگو داشته باشیم...» باید هر جامعه‌ای بر اساس تاریخ و فرهنگ و زبان عموم نقش روشنفکری و رسالت خویش را بازی کند، بر اساس همین سه شعار (شریعتی: بازگشت به خویشتن؛ ص ۶).

شریعتی می‌گوید: «علم وقتی تمام هدفش را متوجه قدرت و تولید کرد و دیگر نه هیچ در این صورت خود به خود بهترین ابزارها در اختیار سرمایه‌داری می‌شود» (شریعتی: انسان بی‌خود؛ ص ۳۶). البته شریعتی می‌گوید بی‌غرضی علم سبب می‌شود تا علم در دست سرمایه‌داری قرار گیرد و از آن جایی که دولت هم معمولا در دست طبقه سرمایه‌دار می‌باشد در نتیجه جامعه‌شناسی سیاستگذار از همین جا آغاز می‌شود که عمدتاً به صورت فرمایشی است و این به تز شماره ۱۰ بوراووی در مقاله درباره جامعه‌شناسی ربط دارد که در آنجا بوراووی می‌گوید: «علوم اجتماعی یکدست می‌تواند به راحتی خصلت تفسیری تأملی خود یعنی وجوه انتقادی و مردمی‌اش را از دست بدهد. در دنیایی که بر پایه سلطه بنا شده است، یکپارچگی به سادگی به یکپارچگی قدرتمندان منتهی می‌شود.» (بوراووی: ۱۳۸۶؛ ۱۹۱)

از سوی دیگر بوراووی عنوان می‌کند در اغلب موارد دولت و بازار با هم علیه انسانیت ائتلاف کرده اند؛ ائتلافی که عموماً به نولیبرالیزم معروف است (صدیقی: ۱۳۹۴؛ ص ۵۲).

سی رایت میلز نیز در همین رابطه می‌گوید: «اگر بخواهیم برای حل مشکلات اجتماعی دریوزگی کرده و به صاحبان قدرت متوسل شویم، کوشش احمقانه‌ای کرده‌ایم. صاحبان قدرت تا زمانی ما دانشمندان را جدی می‌گیرند که بتوانند از موقعیت و تخصص ما سوء استفاده کنند. یعنی تا زمانی که مسائل، هدف‌ها و نظریات آنان را پذیرفته و بتوانیم به قدرت و سلطه آنها مشروعیت بخشیم.» (میلز: ۱۳۹۱؛ ۲۰۶).

گریز از عوام‌زدگی

شریعتی از عوام‌زدگی هم سخن می‌گوید و عنوان می‌کند که این سبب می‌شود که عوام نتوانند به درستی یک اندیشه را بفهمند و دچار کژفهمی شوند. «ازبین متفکران و صاحبان مکاتب فلسفی و اجتماعی در دنیا، آن عده که طرز تفکرشان با مردم تماس دارد به سرعت دچار عوام‌زدگی می‌شوند. مثلاً هیچ وقت پاره تو، لوی برول، گورویچ که از جامعه‌شناسان معروفند دچار عوام‌زدگی نمی‌شوند زیرا کسی که می‌خواهد لوی برول را مطالعه کند باید جامعه‌شناسی بخواند و کتب چندی را مطالعه نماید، درس استاد ببیند تا بعد او را بشناسد. به وسیله چنین اشخاصی لوی برول و... دچار عوام‌زدگی نمی‌شوند زیرا در بین کسانی محصورند که واقعاً جامعه‌شناسی را می‌شناسند حال چه موافق و چه مخالف باشند. اما کسانی که اندیشه‌شان با عوام سروکار پیدا می‌کند؛ در صدر همه مارکس و فروید. عوام بدون فهمیدن عقاید و اندیشه فروید تمام افکار و اندیشه او را در دانستن کلمه عقده خلاصه کرده و این کلمه را در هرجا خیلی قاطع و صریح بیان می‌کنند، در مواردی که برای فهمیدن نسبی آن احتیاج به مطالعه طولانی و خاصی دارد زیرا فروید به صورت عوام زدگی درآمده است. مکتب مارکسیسم هم که مستقیما با طبقه کارگر و کسانی که مدافع این طبقه هستند تماس دارد سریع‌تر از همه دچار عوام‌زدگی شده.» (شریعتی: ۱۳۹۲؛ ۵۴ و ۵۳). و در این جا باید گفت که همانطور که بوراووی بیان می‌دارد بدون جامعه‌شناسی حرفه‌ای جامعه‌شناسی مردمدار و سایر انواع جامعه‌شناسی امکانپذیر نیست. اساساً بدون شناخت مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی نمی‌شود به جامعه‌شناسی مردم مدار نزدیک شد.

شریعتی می‌گوید روشنفکران متعهد مسلمان باید هنر حرف زدن با شش مخاطب را تمرین کنند: «روشنفکران جهان، برادران مسلمان، توده شهری، زنان، روستاییان و بچه‌هامان! و این یک تمرین به عنوان برقرار کردن ارتباط ذهنی و انتقال این ایدئولوژی برای بچه‌ها و به عنوان دعوتی در آغاز کردن این راه برای بزرگ‌ها، همفکرهای دست به قلم، در این تمرین من- ناشی‌ترین نویسنده و ناتوان‌ترین قلم در این راه- دشوارترین اندیشه را انتخاب کرده‌ام تا نویسندگان ورزیده و قلم‌های توانا در انتخاب اندیشه‌های ساده‌تر تردید نکنند.» (شریعتی: یک جلوش تا بی‌نهایت صفرها). شریعتی شناخت تاریخ را در جامعه‌شناسی بسیار اساسی تلقی می‌کند.

شریعتی به عنوان یک روشنفکر دینی که اساساً دغدغه دینی داشته است و روح حاکم بر جامعه‌اش را نیز می‌شناخته است و زبان خود را و محتوای سخنانش را از دل مفاهیم دینی بیرون آورده است و البته از جامعه‌شناسی هم دور نشده است با یک زبان انتقادی و مردم‌مدار به سخن با مردم جامعه پرداخته است. باید گفت که دکتر شریعتی را می‌توان در زمره جامعه‌شناسی مردم‌مدار سنتی جای داد چراکه توانست از طریق برگزاری محافل و نشست‌ها با مردم به انتقال دانش خود بپردازد

با توجه به آنچه در بالا ذکر شد باید گفت شریعتی عمدتاً یک جامعه‌شناس مردم مدار سنتی است که توانست با زبان توده‌ها به صحبت با مردم بپردازد و بر همین اساس نقش زیادی در بسیج مردم در وقوع انقلاب اسلامی داشته است. او بیشتر در دو وجه جامعه‌شناسی مردم مدار و جامعه‌شناسی انتقادی فعالیت داشته است و همواره رسالت خود و روشنفکران را نیز همین موضوع می‌دانسته است تا از این طریق به آگاهی‌بخشی به جامعه کمک کرده باشد.

*دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

- شریعتی، علی (۱۳۹۲). بازشناسی هویت ایرانی- اسلامی، بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، چاپ دهم، تهران
- میلز، چارلز رایت (۱۳۹۱). بینش جامعه شناختی، ترجمه عبدالمعبود انصاری، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، تهران
- صدیقی، بهرنگ (۱۳۹۴). جامعه‌شناسی مردم‌مدار، نشر نی، چاپ اول، تهران
- شریعتی، علی. یک جلوش تا بی‌نهایت صفرها، وب‌سایت دکتر علی، شریعتی چاپ اول، تهران
- بوروی، مایکل (۱۳۸۶). نازنین، درباره جامعه‌شناسی مردم مدار، ترجمه نازنین شاهرکنی، مجله جامعه‌شناسی ایران، بهار، شماره ۲۹، از ۱۶۸ تا ۲۰۱
- شریعتی، علی، بازگشت به خویشتن، وب‌سایت دکتر علی شریعتی
- شریعتی، علی، انسان بی‌خود، وب‌سایت دکتر علی شریعتی
- شریعتی، علی، (۱۳۸۷). چه باید کرد؟ انتشارات قلم، چاپ هشتم، تهران
- شریعتی، علی (۱۳۸۸). شیعه، انتشارات الهام، چاپ سیزدهم، تهران
- شریعتی، علی (۱۳۴۹). کویر، چاپخانه طوس، خراسان
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۹). تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام (از آغاز تا دوره معاصر)، نشر علم، چاپ هشتم تهران
- سعیدی، جعفر (۱۳۷۶). دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها، نشر اشراقیه، تهران

دیدگاه

سوگواره شهیدچمران برای دکتر علی شریعتی

تو مرا با خویشتن آشنا کردی

ای علی! همیشه فکر می‌کردم که تو بر مرگ من مرثیه خواهی گفت و چقدر متأثرم که اکنون من بر تو مرثیه می‌خوانم! ای علی! من آمده‌ام که بر حال زار خود گریه کنم، زیرا تو بزرگ‌تر از آنی که به گریه و لابه ما احتیاج داشته باشی!... خوش داشتم که وجود غم‌آلود خود را به سرپنجه هنرمند تو بسپارم و تو نی وجودم را با هنرمندی خود بنوازی و از لابه‌لای زیر و بم تار و پود وجودم، سرود عشق و آوای تنهایی و آواز بیابان و موسیقی آسمان بشنوی. می‌خواستم که غم‌های دلم را بر تو بگشایم و تو «اکسیر صفت» غم‌های کثیفم را به زیبایی مبدّل کنی و سوزوگداز دلم را تسکین بخشی.

می‌خواستم که پرده‌های جدیدی از ظلم وستم را که بر شیعیان علی(ع) و حسین(ع) می‌گذرد، بر تو نشان دهم و کینه‌ها و حقه‌ها و تهمت‌ها و دسیسه‌بازی‌های کثیفی را که از زمان ابوسفیان تا به امروز بر همه جاظلمت افکنده است بنمایانم.

ای علی! تو را وقتی شناختم که کویر تو را شکافتم و در اعماق قلبت و روحت شنا کردم و احساسات خفته و ناگفته خود را در آن یافتم. قبل از آن خود را تنها می‌دیدم و حتی از احساسات و افکار خود خجل بودم و گاهگاهی از غیرطبیعی بودن خود شرم می‌کردم اما هنگامی که با تو آشنا شدم، در دوری دور از تنهایی به در آمدم و با تو هم‌راز و همنشین شدم.

ای علی! تو مرا به خویشتن آشنا کردی. من از خود بیگانه بودم. همه ابعاد روحی و معنوی خود را نمی‌دانستم. تو دریچه‌ای به سوی من باز کردی و مرا به دیدار این بوستان شورانگیز بردی و زشتی‌ها و زیبایی‌های آن را به من نشان دادی.

ای علی! شاید تعجب کنی اگر بگویم که همین هفته گذشته که به محور جنگ «بنت جبیل»

رفته بودم و چند روزی را در سنگرهای متقدّم «تل مسعود» در میان جنگندگان «امل» گذراندم، فقط یک کتاب با خودم بردم و آن «کویر» تو بود؛ کویر که یک عالم معنا و غنا داشت و مرا به آسمان‌ها می‌برد و ازلیت و ابدیت را متصل می‌کرد؛ کویری که در آن ندای عدم را می‌شنیدم، از فشار وجود می‌آرمیدم، به ملکوت آسمان‌ها پرواز می‌کردم و در دنیای تنهایی به درجه وحدت می‌رسیدم؛ کویری که گوهر وجود مرا، لخت و عریان، در برابر آفتاب سوزان حقیقت قرار داده، می‌گداخت و همه ناخالصی‌ها را دود و خاکستر می‌کرد و مرا در قربانگاه عشق، فدای پروردگار عالم می‌نمود...

ای علی! همراه تو به کویر می‌روم؛ کویر تنهایی، زیر آتش سوزان عشق، در طوفان‌های سهمگین تاریخ که امواج ظلم و ستم، در دریای بی‌انتهای محرومیت و شکنجه، بر پیکر کشتی شکسته حیات وجود ما می‌تازد.

ای علی! همراه تو به حج می‌روم؛ در میان شور و شوق، در مقابل اَبّهت وجلال، محو می‌شوم، اندامم می‌لرزد و خدا را از دریچه چشم تو می‌بینم و همراه روح بلند تو به پرواز در می‌آیم و با خدا به درجه وحدت می‌رسم. ای علی! همراه تو به قلب تاریخ فرو می‌روم، راه و رسم عشق بازی را می‌آموزم و به علی بزرگ آنقدر عشق می‌ورزم که از سر تا به پا می‌سوزم...

ای علی! همراه تو به دیدار اتاق کوچک فاطمه می‌روم؛ اتاقی که با همه کوچکی‌اش، از دنیا و همه تاریخ بزرگ‌تر است؛ اتاقی که یک در به مسجدالنبی دارد و پیغمبر بزرگ، آن را با نبوّت خود مبارک کرده است، اتاق کوچکی که علی(ع)، فاطمه(س)، زینب(س)، حسن(ع) و حسین(ع) را یکجا در خود جمع نموده است؛ اتاق کوچکی که مظهر عشق، فداکاری، ایمان، استقامت و شهادت است.

راستی چقدر دل‌انگیز است آنجا که فاطمه کوچک را نشان می‌دهی که صورت خاک‌آلود پدر بزرگوارش را با دست‌های بسیار کوچکش نوازش می‌دهد و زیر بغل او را که بی‌هوش بر زمین افتاده است، می‌گیرد و بلند می‌کند!

ای علی! تو «ابوذر غفاری» را به من شناساندی، مبارزات بی‌امانش را علیه ظلم و ستم نشان دادی، شجاعت، صراحت، پاکی و ایمانش را نمودی و این پیرمرد آهنین‌اراده را چه زیبا تصویر کردی، وقتی که استخوان‌پاره‌ای را به دست گرفته، بر فرق «ابن کعب» می‌کوبد و خون به راه می‌اندازد! من فریاد ضجه‌آسای ابوذر را از حلقوم تو می‌شنوم و در برق چشمانت، خشم او را می‌بینم، در سوز و گداز تو، بیابان سوزان ربذه را می‌یابم که ابوذر قهرمان، بر شن‌های داغ افتاده، در تنهایی و فقر جان می‌دهد...

ای علی! تو در دنیای معاصر، با شیطان‌ها و طاغوت‌ها به جنگ پرداختی، با زر و زور و تزویر درافتادی؛ با تکفیر روحانی‌نمایان، با دشمنی غربزدگان، با تحریف تاریخ، با خدعه علم، با جادوگری هنر روبه‌رو شدی، همه آنها علیه تو به جنگ پرداختند اما تو با معجزه حق و ایمان و روح، بر آنها چیره شدی، با تکیه بر ایمان به خدا و صبر و تحمل دریا و ایستادگی کوه و برّندگی شهادت، به مبارزه خداوندان «زر و زور و تزویر» برخاستی و همه را به زانو در آوردی.

ای علی! دینداران متعصّب و جاهل، تو را به حربه تکفیر کوفتند و از هیچ دشمنی و تهمت فروگذار نکردند و غربزدگان نیز که خود را به دروغ، «روشنفکر» می‌نامیدند، تو را به تهمت ارتجاع کوبیدند و اهانت‌ها کردند. رژیم شاه نیز که نمی‌توانست وجود تو را تحمّل کند و روشنگری تو را مخالف مصالح خود می‌دید، تو را به زنجیر کشید و بالاخره... «شهید» کرد.